

حکایت ایاز

تألیف مولانا جلال الدین محمد بلخی

مثنوی معنوی

دفتر پنجم

براساس نسخه‌ی رینولد فیکلسون

انتشارات آندیا گستر

تهران - ۱۳۹۲

حکایت ایاز

تألیف مولانا جلال الدین محمد بلخی

مثنوی معنوی
دفتر پنجم

ناشر: انتشارات آندیا گستر

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۲۱-۱۳-۲ ISBN: 978 - 600 - 7321 - 13 - 2

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

انتشارات آندیا گستر

تهران: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه رستمی، پلاک ۲۰، طبقه همکف

تلفن: ۹۸۴۳ ۶۶۴۷ فکس: ۲۲۲۷ ۶۶۴۹

سرشناسه	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق
عنوان قراردادی	: مثنوی، برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	: حکایت ایاز براساس نسخه ریوند نیکسون/تألیف جلال الدین محمد بلخی
مشخصات نشر	: تهران: آندیا گستر، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری	: ۲۲۴ ص.
فروست	: مثنوی معنوی؛ دفتر پنجم
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۲۱-۱۳-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیبا	
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۷ ق
شناسه افزوده	: نیکسون، رتدلین، ۱۸۶۸ - ۱۹۳۵ م، مصحح
رده بندی کنگره	: PIR5۲۹۹/1۱ ۱۳۹۲
رده بندی دیویی	: ۸۱۱/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۳۶۴۸۲۷

فهرست

مقدمه	۱۵
بسم الله الرحمن الرحيم	۱۷
تفسیر خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ	۱۸
در سبب ورود این حدیث مصطفی (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) که الْكَافِرُ يَأْكُلُ	۲۰
دَرِ حَجَره گشادن مصطفی (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بر مهمان و خود را پنهان کردن	۲۱
سبب رجوع آن مهمان به خانه‌ی مصطفی (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) در آن ساعت که	۲۲
نواختن مصطفی (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) آن عرب مهمان را و تسکین دادن او	۲۵
بیان آنکه نماز و روزه و همه چیزهای برونی	۲۶
پاک کردن آب همه پلیدی‌ها را و باز پاک کردن	۲۶
استعانت آب از حق جلّ جلاله بعد از تیره شدن	۲۷
گواهی فعل و قول بیرونی بر ضمیر و نور اندرونی	۲۸
در بیان آنکه نور خود از اندرون شخص منور	۲۹
عرضه کردن مصطفی (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) شهادت را بر آن مهمان خویش	۳۰
بیان آنکه نور که غذای جان است غذای جسم اولیا می‌شود تا	۳۱
انکار اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس	۳۲
مناجات	۳۲

- ۳۲ تمثیل لوح محفوظ و ادراک عقل هر کسی از آن لوح آنکه
- ۳۳ تمثیل روش‌های مختلف و همت‌های گوناگون به اختلاف
- ۳۴ تفسیر یا حَشَّةٌ عَلَى الْعِبَادِ
- ۳۴ سبب آنکه فرجی را نام فرجی نهادند از اوّل
- ۳۶ صفت طاووس و طبع او و سبب کشتن ابراهیم علیه السلام او را
- ۳۸ در بیان آنکه لطف حق را همه کس داند و قهر حق را همه کس
- ۴۰ تفاوت عقول در اصل فطرت خلاف معتزله که ایشان گویند
- ۴۱ حکایت آن اعرابی که سگ او از گرسنگی می‌مرد و انبان او
- ۴۲ در بیان آنکه هیچ چشم بدی آدمی را چنان مهلک نیست که
- ۴۲ تفسیر وَ اِنْ يَكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَيُزِلُوْكَ بِاَنْصَارِهِمْ
- ۴۴ قصه‌ی آن حکیم که دید طاووسی را که پر زیبای خود را
- ۴۵ در بیان آنکه صفا و سادگی نفس مطمئنه از فکرت‌ها مشوّش
- ۴۶ در بیان قول رسول صلی الله علیه و آله «لَا زُهْبَانِيَّةَ فِي الْاِسْلَامِ»
- ۴۶ در بیان آنکه ثواب عمل عاشق از حق هم حق است
- ۴۷ در تفسیر قول رسول صلی الله علیه و آله مَا مَاتَ مِنْ مَاتَ اِلَّا وَ تَمَّتْ اَنْ يَمُوْتَ
- ۴۸ در بیان آنکه عقل و روح در آب و گل محبوسند همچو
- ۴۹ جواب گفتن طاووس آن سائل را
- ۴۹ بیان آنکه هنرها و زیرکی‌ها و مال دنیا همچون پرهای
- ۵۱ در صفت آن بیخودان که از شرّ خود و هنر خود ایمن شده‌اند
- ۵۳ در بیان آنکه ماسوی الله هر چیزی آکل و مأکول است
- ۵۵ سبب کشتن خلیل علیه السلام زاغ را که آن اشارت به قمع کدام
- ۵۶ مناجات

۵۸	قالہ النبی ۹ اِرْحَمُوا ثَلَاثًا غَزِيرَ قَوْمٍ ذَلَّ وَ غَنَى قَوْمٍ.....
۵۸	قصه‌ی محبوس شدن آن آهو بچه در آخور خران و طعنه‌ی.....
۵۹	حکایت محمد خوارزمشاه که شهر سبزوار - که همه رافضی.....
۶۲	بقیه‌ی قصه‌ی آهو و آخور خران.....
۶۳	تفسیر اِنِّی اَری سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَا کُلُّھُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ اَنْ.....
۶۴	بیان آنکه کشتن خلیل علی خروس را اشارت به قمع و قهر.....
۶۵	تفسیر خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِی اَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ.....
۶۵	تفسیر اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا.....
۶۸	مثل عالم هست نیست نما و عالم نیست هست نما.....
۶۹	در تفسیر قول مصطفی ﷺ لَبَدٌ مِنْ قَرْنٍ یُدْفَنُ مَعَكَ وَ هُوَ.....
۷۰	تفسیر وَ هُوَ مَعَكُمْ.....
۷۱	در تفسیر قول مصطفی ﷺ مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هَمًّا وَاحِدًا کِفَاةً.....
۷۲	در معنی این بیت.....
۷۳	قصه‌ی آن شخص که دعوی پیغامبری می‌کرد گفتندش چه.....
۷۴	سبب عداوت عام و بیگانه زیستن ایشان به اولیای خدا.....
۷۵	در بیان آنکه مرد بدکار چون متمکن شود در بدکاری و اثر.....
۷۷	مناجات.....
۷۸	پرسیدن پادشاه از آن مدعی نبوت که آن که رسول راستین.....
۷۹	داستان آن عاشق که با معشوق خود برمی‌شمرد خدمت‌ها و.....
۸۰	یکی پرسید از عالمی عارفی که اگر در نماز کسی بگرید به.....
۸۱	میریدی درآمد به خدمت شیخ و از این شیخ پیر بین.....
۸۴	داستان آن کنیزک که با خر خاتون شهوت می‌راند و او را.....

- ۸۹ تمثیل تلقین شیخ مریدان را و پیغامبر امت را که ایشان طاقت
- ۹۰ صاحب‌دلی دید سگی حامله در شکم آن سگ بچگان بانگ
- ۹۲ قصه‌ی اهل ضروان و حسد ایشان بر درویشان که پدر ما از
- ۹۵ بیان آنکه عطای حق و قدرت موقوف قابلیت نیست همچون
- ۹۶ در ابتدای خلقت جسم آدم علیه السلام که جبرئیل علیه السلام را اشارت کرد
- ۹۷ فرستادن میکائیل علیه السلام را به قبض حفته‌ی خاک از زمین جهت
- ۹۹ قصه‌ی قوم یونس علیه السلام بیان و برهان آن است که تضرع و زاری
- ۹۹ فرستادن اسرافیل را به خاک که حفته‌ی برگیر از خاک
- ۱۰۰ فرستادن عزرائیل ملک العزم و الحرم را علیه السلام به برگرفتن
- ۱۰۲ بیان آنکه مخلوقی که تو را از او ظلمتی رسد به حقیقت او
- ۱۰۴ جواب آمدن که آنکه نظر او بر اسباب و مرض و زخم تیغ
- ۱۰۵ در بیان وخامت چرب و شیرین دنیا و مانع شدن او از طعام
- ۱۰۶ جواب آن مغفل که گفته است که خوش بودی این جهان اگر
- ۱۰۷ فیما یُرْجَى مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مُعْطَى النِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا
- ۱۱۱ قصه‌ی ایاز و حجره داشتن او جهت چارق و پوستین و گمان
- ۱۱۲ بیان آنکه آنچه بیان کرده می‌شود صورت قصه است و آنکه
- ۱۱۴ حکمت نظر کردن در چارق و پوستین که فَلْيَنْظُرْ
- ۱۱۵ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ؛ و قوله تعالى في حق ابليس إِنَّهُ
- ۱۱۷ در معنی اینکه أَرْنَا الْأَنْشِيَاءَ كَمَا هُمْ؛ و معنی اینکه لَوْ كُشِفَ
- ۱۱۸ بیان اتحاد عاشق و معشوق از روی حقیقت اگر چه متضادند
- ۱۱۹ معشوقی از عاشق پرسید که خود را دوست‌تر داری یا مرا
- ۱۲۱ آمدن آن امیر تمام با سرهنگان نیم شب به گشادن آن حجره‌ی

- بازگشتن نتمان از حجره‌ی ایاز به سوی شاه توبره تهی و ۱۲۳
- حواله کردن پادشاه قبول و توبه‌ی نتمان و حجره ۱۲۳
- فرمودن شاه ایاز را که اختیار کن از عفو و مکافات که از عدل ۱۲۴
- تعجیل فرمودن پادشاه ایاز را که زود این حکم را به فیصل ۱۲۶
- حکایت در تقریر این سخن که چندین گاه گفت و گو را ۱۲۶
- در بیان کسی که سخنی گوید که حال او مناسب آن سخن و آن ۱۲۷
- حکایت در بیان توبه‌ی نصوح که چنان که شیر از پستان بیرون ۱۳۰
- در بیان آنکه دعای عارف واصل در خواست او از حق همچو ۱۳۱
- نوبت جستن رسید به نصوح و آواز آمدن که همه را جُستیم ۱۳۳
- یافته شدن گوهر و حلالی خواستن حاجبان و کنیزکان ۱۳۴
- باز خواندن شهزاده نصوح را از بهر دلایلی بعد از استحکام ۱۳۵
- حکایت در بیان آنکه کسی توبه کند و پشیمان شود و باز آن ۱۳۶
- تشبیه کردن قطب که عارف واصل است در آخری دادن خلق ۱۳۷
- حکایت دیدن خر هیزم‌فروش با نوایی اسپان تازی بر آخر ۱۳۸
- ناپسندیدن زوباه گفتن خر را که من راضی‌ام به قسمت ۱۳۹
- جواب گفتن خر روباه را ۱۳۹
- جواب گفتن روبه خر را ۱۴۰
- جواب گفتن خر روباه را ۱۴۰
- در تقریر معنی توکل حکایت آن زاهد که توکل را امتحان ۱۴۰
- جواب دادن روباه خر را و تحریض کردن او خر را بر کسب ۱۴۱
- جواب گفتن خر روباه را که توکل بهترین کسب‌هاست که هر ۱۴۲
- مثل آوردن اشتر در بیان آنکه در مخیر دولتی فز و اثر آن ۱۴۳

- ۱۴۵ فرق میان دعوت شیخ کامل واصل و میان سخن ناقصان
- ۱۴۵ حکایت آن مختث و پرسیدن لوطی از او در حالت لواطه که
- ۱۴۷ غالب شدن حیلۀ رویاه بر استعصام و تعقّف خر و کشیدن
- ۱۴۸ حکایت آن شخص که از ترس خویشتن را در خانه‌یی
- ۱۴۹ بردن رویه آن خر را پیش شیر و جستن خر از شیر و عتاب
- ۱۵۰ در بیان آنکه نقض عهد و توبه موجب بلا بُود بلکه موجب
- ۱۵۱ دوم بار آمدن رویه بر آن خر گریخته تا باز بفریدش
- ۱۵۲ جواب گفتن خر رویاه را
- ۱۵۳ جواب گفتن رویه خر را
- ۱۵۴ حکایت شیخ محمد سرزری غزنوی
- ۱۵۵ آمدن شیخ بعد از چندین سال از بیابان به شهر غزنین و زنبیل
- ۱۵۷ در معنی لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ
- ۱۵۸ رفتن آن شیخ در خانه‌ی امیری بهر کدیه روزی چهار بار به
- ۱۵۹ گریان شدن امیر از نصیحت شیخ و عکس صدق او و ایثار
- ۱۶۰ اشارات آمدن از غیب به شیخ که این دو سال به فرمان ما
- ۱۶۱ دانستن شیخ ضمیر سائل را بی‌گفتن و دانستن قدر و ام
- ۱۶۲ سبب دانستن ضمیرهای خَلَقْ
- ۱۶۲ غالب شدن مکر رویه بر استعصام خر
- ۱۶۳ در بیان فضیلت احتما و جوع
- ۱۶۳ مَثَل
- ۱۶۳ حکایت مریدی که شیخ از حرص و ضمیر او واقف شد. او را
- ۱۶۴ حکایت آن گاو که تنها در جزیره‌یی ست بزرگ حق تعالی آن

- صید کردن شیر آن خر را و تشنه شدن شیر از کوشش رفت به ۱۶۵
- حکایت آن راهب که روز با چراغ می‌گشت در میان ۱۶۶
- دعوت کردن مسلمان مغ را ۱۶۸
- مثل شیطان بر ذر رحمان ۱۶۹
- جواب گفتن مؤمن سنی کافر جبری را و در اثبات اختیار بنده ۱۷۰
- درک وجدانی چون اختیار و اضطرار و خشم و اضطبار و ۱۷۳
- حکایت هم در بیان تقریر خلق و بیان آنکه ۱۷۵
- حکایت هم در جواب جبری و اثبات اختیار و صحت امر و ۱۷۶
- معنی ماشاء الله کان یعنی خواست خواست او و رضای او ۱۷۸
- و همچنین قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ یعنی جَفَّ الْقَلَمُ وَ كَتَبَ لَا يَسْتَوِي ۱۷۹
- حکایت آن درویش که در هری غلامان آراسته‌ی عمید ۱۸۰
- باز جواب گفتن آن کافر جبری آن سنی را که به اسلامش ۱۸۳
- پرسیدن پادشاه قاصد ایاز را که چندین غم و شادی با چارق ۱۸۵
- گفتن خویشتاوندان مجنون را که حُسن لیلی به اندازدهی است ۱۸۶
- حکایت جُوحی که چادر پوشید و در وعظ میان زنان نشست ۱۸۸
- فرمودن شاه به ایاز بار دگر که شرح چارق و پوستین آشکارا ۱۸۹
- حکایت کافری که گفتندش در عهد ابایزید که مسلمان ۱۹۰
- حکایت آن مؤذن زشت‌آواز که در کافرستان بانگ نماز ۱۹۰
- حکایت آن زن که گفت شوهر را که گوشت را گریه خورد ۱۹۲
- حکایت آن امیر که غلام را گفت که می‌بیار غلام رفت و ۱۹۴
- حکایت ضیاء ذَلَق که سخت دراز بود و برادرش شیخ اسلام ۱۹۶
- رفتن امیر خشم‌آلود برای گوشمال زاهد ۱۹۷

- ۱۹۷ حکایت مات کردن دلچک سید شاه تیزید را
- ۱۹۹ انداختن مصطفی ۶ خود را از کوه حری از وحشت دیر
- ۲۰۰ جواب گفتن امیر مر آن شفیعیان را و همسایگان زاهد را که
- ۲۰۰ دوم بار دست و پای امیر را بوسیدن و لابه کردن
- ۲۰۱ باز جواب گفتن امیر ایشان را
- ۲۰۳ تفسیر این آیت که *وَالَّذِينَ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْخَيْرَانِ لَوْ كَانُوا*
- ۲۰۴ دگر بار استدعای شاه از ایاز که تاویل کار خود بگو و مشکل
- ۲۰۵ تمثیل تن آدمی به مهمانخانه و اندیشه‌های مختلف به مهمانان
- ۳۰۵ حکایت آن مهمان که زن خداوند خانه گفت که باران
- ۲۰۶ تمثیل فکر هر روزینه که اندر دل آید به مهمان نو که
- ۲۰۸ نواختن سلطان ایاز را
- ۲۰۸ وصیت پدر دختر را که خود را نگه دار تا حاصله
- ۲۱۰ وصف ضعیف دلی و سستی صوفی سایه پرورد مجاهده
- ۲۱۱ نصیحت مبارزان او را که با این دل و زهره که تو داری که از
- ۲۱۲ حکایت عیاضی رحمه الله که هفتاد غزو کرده بود سینه برهنه
- ۲۱۴ حکایت آن مجاهد که از همیان سیم هر روز یک دزم در
- ۲۱۵ صفت کردن مرد غماز و نمودن صورت کنیزک مصور در
- ۲۱۶ ایثار کردن صاحب موصل آن کنیزک را به خلیفه تا خون
- ۲۱۸ پشیمان شدن آن سرلشکر از جنایت که کرد و سوگند دادن
- ۲۲۰ حجت منکران آخرت و بیان ضعف آن حجت؛ زیرا حجت
- ۲۲۰ آمدن خلیفه نزد آن خوبروی برای جماع
- ۲۲۱ خنده گرفتن آن کنیزک را از ضعف شهوت خلیفه و قوت

۲۲۲	فاش کردن آن کنیزک آن راز را با خلیفه از بیم زخم شمشیر و.....
۲۲۳	عزم کردن شاه چون واقف شد بر آن خیانت که بیوشاند و.....
۲۲۵	بیان آنکه نَحْنُ قَسَمْنَا که یکی را شهوت و قوّت خران دهد و.....
۲۲۵	دادن شاه گوهر را میان دیوان و مجمع به دست وزیر که این.....
۲۲۶	رسیدن گوهر از دست به دست آخر دور به ایاز و کیاست ایاز.....
۲۲۸	تشنّیع دادن امرا بر ایاز که چرا شکستن و جواب دادن.....
۲۲۸	قصد شاه به کشتن امرا و شفاعت ایاز پیش تخت.....
۲۳۰	تفسیر گفتن ساحران فرعون را در وقت سیاست که لا ضَیْر.....
۲۳۱	مجرم دانستن ایاز خود را در این شفاعتگری و عذر این جرم.....

مقدمه

و بِهِ نَسْتَعِينُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلُ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْقُلُوبِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

این مجلد پنجم است از دفترهای مشنوی، و تبیان معنی در بیان آنکه، شریعت همچو شمع است؛ ره می‌نماید و بی آنکه شمع به دست آوری، راه رفته نشود و چون در ره آمدی، آن رفتن تو طریقت است؛ و چون رسیدی به مقصود، آن حقیقت است؛ و جهت این گفته‌اند که: لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَتِ الشَّرَائِعُ. همچنان که مس زر شود و یا خود از اصل زر بُد، او را نه علم کیمیا حاجت است که آن شریعت است، و نه خود را در کیمیا مالیدن، که آن طریقت است؛ چنان که گفته‌اند: طَلَبُ الدَّلِيلِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَ تَرْكُ الدَّلِيلِ الْوُصُولِ إِلَى الْمَدْلُولِ مَذْمُومٌ؛ حاصل آنکه شریعت همچون علم کیمیا آمرختن است از استاد یا از کتاب؛ و طریقت استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است؛ و حقیقت زر شدن مس. کیمیادانان به علم کیمیا شادند؛ که ما علم این می‌دانیم؛ و عمل‌کنندگان به علم کیمیا شادند که، ما چنین کارها می‌کنیم؛ و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که، ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد گشتیم؛ عَتَقَاءُ اللَّهِ إِيَّاهُمْ كُلُّ جِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرَحُونَ. یا مثال شریعت، همچو علم

طب آموختن است و طریقت پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن و حقیقت صحت یافتن ابدی و از آن هر دو فارغ شدن. چون آدمی از این حیات میرد، شریعت و طریقت از او منقطع شود و حقیقت ماند. حقیقت اگر دارد، نعره می زند که: یا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي، و اگر ندارد، نعره می زند که: یا لَيْتَنِي لَمْ أَوْتَ كَسْبِي، و لَمْ أَدِرْ مَا حَسَابِيه یا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَه ما أَغْنَى عَنِّي مَالِيَه هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَه شَرِيعَتِ عِلْمِ است، طریقتِ عَمَلِ است، حقیقتِ الْوُصُولِ إِلَى اللَّهِ. فَمَنْ كَانَ يَتَجَدَّاهُ لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا و لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اصْحَابِهِ وَ عِثْرَتِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا.